

شرح حال البانى

شرح حال البانی

یکی از بزرگان علمای وهابی که نزد آنان متخصص در علم حدیث می باشد محمد ناصر الدین البانی است، و وهابیان در مباحث حدیثی به او مراجعه کرده و آراء او را در مورد احادیث از حیث ضعف و صحت اخذ می کنند محمد ناصرالدین بن نوح نجاتی بن آدم، ملقب به (البانی) است. او در سال 1332ه. ق در شهر (اشقو دره) پایتخت وقت البانی متولد شد. وی بعدها به عنوان یکی از محدثان برجسته سلفی گری شناخته شد. در این مقاله زندگی نامه و شرح حال البانی توضیح داده خواهد شد.

مقدمه

محمد ناصرالدین بن نوح نجاتی بن آدم، ملقب به (البانی) منسوب به کشور (البانی) می باشد و کنیه او ابو عبدالرحمان است.

او در سال 1332ه. ق در شهر (اشقو دره) پایتخت وقت البانی متولد شد و در خانواده ای فقیر رشد نمود. پدرش حاج نوح از مدارس پایتخت عثمانی (آستانه) فارغ التحصیل شد و به کشورش به جهت تعلیم احکام دین بازگشت.

و چون پادشاه احمد زوگو حاکم بر البانی شد و بر روش همسایگانش از اهل کتاب حکومت رانی کرد، حاج نوح نجاتی به دمشق هجرت نمود و در آنجا مستقر شد و در آن هنگام که فرزندش نه ساله بود او را به مدرسه ابتدایی فرستاد، ولی به مدارس حکومتی اکتفا نکرد و خود به تدریس پسرش پرداخت و سپس او را به دوستش شیخ سعید برهانی سپرد.[1]

وی بعدها به عنوان یکی از محدثان برجسته سلفی گری شناخته شد. از این رو ضروری است به شرح حال و بیان دیدگاه های وی پرداخته شود.

شرح حال البانی

یکی از بزرگان علمای وهابی که نزد آنان متخصص در علم حدیث می باشد محمد ناصر الدین البانی است، و وهابیان در مباحث حدیثی به او مراجعه کرده و آراء او را در مورد احادیث از حیث ضعف و صحت اخذ می کنند و آن قدر در حق او غلو می کنند که درباره او تعبیراتی از قبیل (داناترین شخص روی زمین به سنت)، (محدث عصر)، (امام دعوت)، (ناصر سنت)، (محدث متقن) و (علامه متقن) می نمایند. و این در حالی است که می دانند او طلب علم نکرده و علم حدیث و جرح و تعدیل را نزد استاد متخصص یا غیر متخصص فرا نگرفته است، و این امری است که پیروان او آن را از علما مخفی می دارند.

او کسی بود که از البانی با پدرش به بلاد عرب آمد و در دمشق سکنی گزید و تا سال چهارم ابتدایی درس خواند. سپس پدرش به او قرائت قرآن و تجوید و صرف و مقداری از فقه حنفی یاد داد.

آن گاه یکی از دوستان پدرش به نام سعید برهانی کتاب (مراقی الفلاح بامداد الفتاح) را که در فقه حنفی است بر او تدریس کرد و نیز درس هایی را در علم بلاغت نزد او آموخت و سپس به شغل نجاری پرداخت...

او پس از مدتی روی به علم حدیث آورد و اهل فتوا شد ولی فتاویی داد که موجب وهن در دین بود و این در حالی است که وهابیان فتاوا و کلمات او را میزان و معیار در شناخت حق از باطل می دانند. از پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نقل شده که فرمود:
 سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ سَنَوَاتٌ خُدَاعَاتٌ يَصَدِّقُ فِيهَا الْكَاذِبُ وَيَكْذِبُ فِيهَا الصَّادِقُ، وَيُؤْتَمَنُ فِيهَا الْخَائِنُ، وَيَخُونُ فِيهَا الْأَمِينُ، وَيَنْطِقُ فِيهَا الرَّوْبِيصَةُ. قِيلَ: وَمَا الرَّوْبِيصَةُ؟ قَالَ: الرَّجُلُ التَّافَهُ فِي أَمْرِ الْعَامَّةِ. [2]

زود است که بر مردم سال های سخت و دشواری برسد که در آن شخص دروغگو تصدیق و شخص راستگو تکذیب و شخص خائن مورد اعتماد و شخص امین خیانت کار به حساب می آید، و در آن سال ها رو بیضه به نطق می آید. گفته شد: رو بیضه چیست؟ فرمود: مرد بی ارزش که در امر عموم مردم سخن می گوید.

خداوند متعال از مهم ترین اسباب گمراهی و انحراف و فتوای بدون علم را پیروی از هوای نفس دانسته آنجا که می فرماید:

«فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (قصص: 50)

اگر پیشنهاد تو را نپذیرند، بدان که آنان تنها از هوس های خود پیروی می کنند! و چه کسی گمراه تر است از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته؟ به یقین خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند!

و نیز خداوند متعال مردم را به طور عموم و اهل علم را به طور خصوص از تحریف احکام و فتوای بدون علم نهی کرده و از خطر و جرم آن بر حذر داشته و شدیدترین عذاب را برای آن مقرر فرموده آنجا که می فرماید:

«قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ يَأْيِدُهُمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا قَوْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» (بقره: 79)

پس وای بر آنها که نوشته ای با دست خود می نویسند، سپس می گویند: این، از طرف خداست. تا آن را به بهای کمی بفروشند. پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند؛ و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست می آورند!

و نیز می فرماید:

«وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ * إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ يَا أُوْاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هِينًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ» (نور: 14-15)

و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت شامل حال شما نمی شد، به خاطر این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می رسد! به یاد بیاورید زمانی را که این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید، و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن یقین نداشتید؛ و آن را ساده و کوچک می پنداشتید در حالی که نزد خدا بزرگ است!

و می فرماید:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِيَتَفَتَّرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يَفْلِحُونَ» (نحل: 116)

به خاطر دروغی که بر زبانتان جاری می شود (و چیزی را مجاز و چیزی را ممنوع می کنید)، نگویند: این حلال است و آن حرام، تا بر خدا افترا ببندید به یقین کسانی که به خدا دروغ می بندند، رستگار نخواهند شد!

بخاری و دیگران از عبدالله بن عمرو بن عاص نقل کرده اند که گفت: از رسول خدا (صَلَّى اللهُ

علیه وآله وسلّم) شنیدم که می فرمود:
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ إِنْتِزَاعاً يَنْتَزِعُهُ مِنَ الْعِبَادِ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ يَقْبِضُ الْعُلَمَاءَ، حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ عَالِماً اتَّخَذَ النَّاسُ رُؤُوساً جُهَالاً، فَسُئِلُوا فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ قَضَلُوا وَأَضَلُّوا. [3]
 همانا خداوند علم را از بندگانش نمی گیرد ولی علم را با گرفتن عالمان اخذ می کند، و چون عالمی باقی نمی ماند مردم به سراغ سرکرده های جاهلی می روند و آنها مورد سؤال و پرسش واقع می شوند، و فتوا به غیر علم می دهند، و هم خود را گمراه کرده و هم دیگران را گمراه می نمایند.

کلینی به سندش از امام علی (علیه السلام) نقل کرده که در خطبه ای فرمود:
 أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا بَدَأُ وَقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تَتَّبِعُ وَأَحْكَامُ تُبْتَدَعُ، يَخَالِفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ، يَتَوَلَّى فِيهَا رِجَالٌ رِجَالاً، فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ لَمْ يَخْفَ عَلَى ذِي حِجِّي، وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ لَمْ يَكُنْ اخْتِلَافٌ، وَلَكِنْ يُؤَخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْثٌ وَمِنْ هَذَا ضِعْثٌ، فَيَمْرَجَانِ فَيَجِيئَانِ مَعاً، فَهَنَالِكَ اسْتَحْوَذَ الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَنَجَا الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى. [4]

ای مردم! همانا شروع وقوع فتنه ها خواهایی است که متابعت می شود و احکامی است که بدعت گذاشته می شود و در آن با کتاب خدا مخالفت شده و مردانی تحت ولایت مردانی دیگر می روند. پس اگر باطل خالص باشد بر صاحب خرد محقق نمی ماند و اگر حق خالص باشد اختلاف نمی باشد ولی دسته ای از این و دسته ای از آن گرفته می شود و با هم ممزوج شده و آورده می شود. و در آن صورت است که شیطان بر اولیانش تسلط می یابد و تنها کسانی که از جانب خدا بر آنان نیکی نوشته شده نجات می یابند.

مفضل بن یزید می گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود:
 أَنَهَاكَ عَنِ خِصْلَتَيْنِ فِيهِمَا هَلَكَ الرَّجَالُ: أَنَهَاكَ أَنْ تَدِينَ اللَّهَ بِالْبَاطِلِ، وَتُفْتِيَ النَّاسَ يَمَا لَا تَعْلَمُ. [5]

تو را از دو خصلت نهی می کنم که در آن دو هلاکت مردان است: نهی می کنم تو را از اینکه به باطل اعتقاد پیدا کنی، و اینکه به آنچه نمی دانی فتوا دهی.
 ابوعبیده حذاء از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده که فرمود:
 مَنْ أفتى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ، وَلَحِقَهُ وَزْرٌ مِّنْ عَمَلٍ يَفْتِيَاهُ.

هرکس برای مردم به غیر علم و هدایت فتوا دهد وزر و وبال کسانی که به فتوای او عمل کرده اند بر او ملحق می گردد.

البانی از نگاه علمای اهل سنت آن قدر البانی در فتوا از واقع دور بوده و آراء شاذی داشته که بسیاری از علمای اهل سنت او را مورد سرزنش قرار داده اند، و این مطلب هیچ تعجیبی ندارد؛ چرا که او اهل فتوا نبوده و تنها محدث بوده است.

1. شیخ حماد انصاری درباره او می گوید:
 إِنَّ الشَّيْخَ الْإِبْرَاهِيمِيَّ لَهُ شَوَازٌ تَتَّبِعُهَا وَافْتَى بِهَا، وَهَذَا لَا يَنْبَغِي، أَمَّا كَانِ عَلَيْهِ أَنْ يَبْحَثَهَا لِنَفْسِهِ، وَلَا يَفْتِيَ بِهَا الْعَامَّةَ. [6]

همانا شیخ البانی دارای فتاوی شاذی است که آنها را دنبال کرده و هرگز سزاوار نبوده است، بلکه باید فقط برای خودش پیگیری می کرده و به آن برای عوام مردم فتوا نمی داده است.

2. شیخ دکتر وهبه الزحیلی در سؤالی که از او درباره البانی در اینترنت شده می گوید:
 الشَّيْخُ نَاصِرُ الْأَبْنَانِيِّ لَهُ طَبِيعٌ قَاسٍ خَاصٍ، وَآرَاءُ خَاصَّةٌ أَغْلِبُهَا شَاذٌ.
 شیخ ناصر البانی دارای طبعی سخت و مخصوص به خودش بوده و آرای خاصی داشته که اغلب

آنها شاذ است.

او همچنين درباره البانى مى گويد: "و قد عانى المسلمون إلى الآن من افكاره و شذوذاته"; و مسلمانان تا الآن از افكار و شذوذاتش در زحمت افتاده اند."

3. شيخ عبدالله بن محمد بن صديق غمارى مفتى ديار مغرب درباره البانى در كتاب "ارغام المبتدع الغبى" مى نويسد:

والذى اقرره هنا انّ الالبانى غير مؤتمن فى تصحيحه و تضعيفه، بل يستعمل فى ذلك انواعاً من التدليس و الخيانة فى النقل، و التحريف فى كلمات العلماء، مع جرأته على مخالفة الاجماع، و على دعوى النسخ بدون دليل. و هذا يرجع إلى جهله بعلم الأصول و قواعد الاستنباط، و يدعى أنّه يحارب البدع مثل التوسل بالنبي (صلى الله عليه وآله وسلم) و تسويده فى الصلاة عليه، و قراءة القرآن على الميت، لكنه يرتكب اقبح البدع بتحريم ما احلّ الله و شتم مخالفه باقذر الشتائم، خصوصاً الاشعرية و الصوفية، و حاله فى هذا كحال ابن تيمية؛ تطاول على الناس فاكفر طائفة من العلماء و بدّع طائفة اخرى. ثم اعتنق هو بدعتين لا يوجد اقبح منهما: احدهما قوله بقدم العالم، و هى بدعة كفرية و العياذ بالله تعالى، و الاخرى انحرافه عن على (عليه السلام)، و لذلك وسمه علماء عصره بالنفاق؛ لقول النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) لعلى: (لايحبك إلاّ مؤمن و لايبغضك إلاّ منافق). و هذه عقوبة من الله لابن تيمية الذى يسميه الألبانى شيخ الاسلام. ولا ادري كيف يعطى هذا اللقب و هو يعتقد عقيدة تناقض الاسلام. و اظنّ بل اجزم انّ الحافظ ابن ناصر لو اطلع على عقيدته و ما فيها من طامات لما كتب فى الدفاع عنه كتاب "الرد الوافر"؛ لانه كتبه و هو مغرور بمن اثنى عليه، و كذلك الألوسى ابن صاحب التفسير، لو عرف عقيدته على حقيقتها ما كتب جلاء العينين. و شواذ البانى فى اجتهاداته الآثمة و غشه و خيانته فى التصحيح و التضعيف حسب الهوى و استطالته على العلماء و افاضل المسلمين، كل ذلك عقوبة من الله له و هو لايشعر، فهو من الذين (يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ بِحَسَنَاتِهِمْ كَانُوا مُسْلِمِينَ) (سورة النجم: 35). نسأل الله العافية مما ابتلاه به، و نعوذ بالله من كل سوء، و صلى الله على سيدنا محمد و آله الأكرمين. [7]

آنچه را که من در اینجا اقرار مى کنم اينکه البانى شخصى است که در تصحيح و تضعيفش مورد اعتماد نمى باشد، بلکه در اين زمينه انواعى از تدليس و خيانت در نقل و تحريف كلمات علما دارد، با جرأتش بر مخالفت اجماع و بر ادعاى نسخ بدون دليل. و اين به جهل او به علم اصول و قواعد استنباط باز مى گردد. او ادعا مى کند که با بدعت ها همچون توسل به پيامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) مى جنگد و با درود بر پيامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) و قرائت قرآن بر ميت مخالف است، ولى مرتكب قبيح ترين بدعت ها با تحريم حلال الهى و دشنام دادن مخالفان خود با بدترين دشنام ها شده است، خصوصاً اشاعره و صوفيه، و حال او در اين مورد همانند حال ابن تيميه است؛ متعرض مردم شده و طائفه اى از علما را تکفير کرده و طائفه اى ديگر را بدعت گزار معرفى کرده است، ولى خودش دو بدعت گذاشته که قبيح تر از آن وجود ندارد: يکى اعتقاد او به قدیم بودن عالم که بدعت کفرى است - پناه به خداى متعال - و ديگرى انحرافش از على (عليه السلام). و بدین جهت است که علمای عصرش او را منافق خوانده اند؛ به جهت قول پيامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) به على (عليه السلام): (دوست ندارد تو را به جز مؤمن و دشمن ندارد تو را به جز منافق). و اين عقوبتى است از جانب خداوند براى ابن تيميه که البانى او را شيخ الاسلام ناميده است و من نمى دانم که چگونه اين لقب را او به ابن تيميه داده در حالى که معتقد به تناقض در عقايد اسلام است. و من گمان مى کنم بلکه يقين دارم که حافظ ابن ناصر اگر از عقیده او مطلع و آنچه مفاسد بر آن مترتب است آگاهی داشت کتاب "الرد الوافر" را در دفاع از او نمى نوشت؛ چرا که او اين کتاب را در حالى نوشت که مغرور به گفته هاى تعريف

درباره او بود. و نیز آلوسی فرزند صاحب تفسیر، اگر عقیده ابن تیمیه را به طور حقیقی می دانست کتاب "جلاء العینین" را درباره او نمی نوشت. و فتاوی البانی در اجتهادات غلطش و حيله و خیانت او در تصحیح و تضعیف (احادیث) به حسب هوای نفسش و زبان درازی او بر ضد علما و فضلاء مسلمین همگی عقوبتی است از خداوند بر او در حالی که نمی داند، و او از جمله کسانی است که (گمان می کنند که کار خوب انجام می دهند)، در حالی که گمان اشتباهی دارند. از خداوند می خواهیم تا ما را از آنچه که او به آن مبتلا شده نجات دهد و به خدا پناه می بریم از هر بدی، و درود خدا بر سید ما محمد و آل کریمش.

4. حسن بن سقاف شافعی در ذیل حدیث "مماتی خیر لکم تعرض علی اعمالکم..." می گوید: فانّ هناک حدیثاً آخر لا یوافق هوی الألبانی و رأیه له اسناد صحیح مرسل (لم یقل فیہ العلماء ولا ائمة الحفاظ انه من اضعف المرسلات کما فی الحدیث السابق فی مرسل عطاء) اعترف الالبانی فی ضعیفته (405/2) بانّه ای هذا المرسل: رجاله کلهم ثقات رجال الشیخین، و له اسناد متصل رجاله رجال الصحیح و منهم عبدالمجید بن عبدالعزیز بن ابی رواد، و صحّ الحدیث جمع من الحفاظ، و هو فی نظر الألبانی غیر صحیح؛ لانه یخالف مشربه کما قدّمنا!! فتحجج و تظاهر بتضعیف ابن ابی رواد! و لیس مصیباً فی ذلک.

و علی فرض ضعف ابن ابی رواد فلیمّ لم یسلک الالبانی فی حدیثه ما سلکه فی الحدیث الأوّل الذی شرحنا و فصلنا حال اسناده الضعیف المهلهل من جمیع وجوهه؟! و ما تفسیر ذلک؟ أم هی العصبیة و حبّ الشغب الفارغ؟ و عبدالمجید هذا الذی اعتمد الالبانی ههنا تضعیفه و تناقض فیہ فی موضع آخر، قال عنه الذهبی فی (سیر اعلام النبلاء) (434/9)... فتأملوا کیف یسلک الالبانی سبیل الهوی و المزاحیة فی التصحیح و التضعیف، فیتلاعب بعلم الجرح و التعدیل حسب ما یملی علیه رأیه، و کل ما قدّمناه یرهن بانّه لیس اهلاً لأن یشغل بهذا العلم الشریف، فیصحح و یضعّف و لایحلّ لأحد ان یعتمد قوله لما تقدم. [8]

در اینجا حدیث دیگری است که با هوای نفس و رأی البانی سازگاری ندارد، حدیثی که سند صحیح و مرسل دارد و علما و امامان حفاظ درباره آن نگفته اند که از ضعیف ترین احادیث مرسل است همانند حدیث سابق در مرسل عطاء، البانی در ضعیفش ج 2، ص 405 اعتراف کرده که این مرسل تمام رجالش ثقه بوده و حکم رجال بخاری و مسلم را دارد، و برای آن سندی است متصل که رجالش رجال صحیح می باشد، که از آن جمله عبدالمجید بن عبدالعزیز بن ابی رواد است و این حدیث را جمعی از حافظان تصحیح کرده اند، ولی در نظر البانی صحیح نیست؛ زیرا با روش او سازگاری ندارد همان گونه که گذشت!!! و لذا او ادعای آوردن حجت کرده و تظاهر به تضعیف ابن ابی رواد نموده که در این تضعیف به واقع نرسیده است.

و بر فرض ضعف ابن ابی رواد چرا البانی در حدیثش راهی را نپیموده که در حدیث اول پیموده و ما آن را شرح دادیم و حال سند ضعیفش که از هر جهت مشکل دارد را تفصیل دادیم؟ و اینکه تفسیر آن چیست؟ یا اینکه این کار تعصب و احساسات بی هدف است؟ و عبدالمجید همین کسی است که البانی در اینجا به تضعیفش اعتماد کرده و در جای دیگر تناقض گویی می کند. در آنجایی که ذهبی درباره او در کتاب (سیر اعلام النبلاء، ج 9، ص 434) گفته است...

پس تأمل کنید که چگونه البانی راه هوای نفس و مزاجی بودن را در تصحیح و تضعیف پیموده و با علم جرح و تعدیل به حسب آنچه رأیش ابراز می دارد بازی می کند. و تمام آنچه را گفتم نشانگر آن است که او اهلیت اشتغال به این علم شریف را ندارد که تصحیح و تضعیف نماید، و جایز نیست بر کسی که بر قول او اعتماد کند به جهت آنچه گذشت.

مخالفت علمای اهل سنت با البانی

از آنجا که ناصرالدین البانی پیرو افرادی تندرو و خشونت طلب و تکفیری همچون ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه و محمد بن عبدالوهاب شد لذا خلق و خوی آنان را به خود گرفت و درصدد معارضه با علمای اسلام برآمد و لذا آنان نیز در برابر او صف کشیده و به مقابله با او و افکارش برآمده و کتاب هایی را بر ضد او تألیف نمودند که از آن جمله عبارت است از:

1. "تنبيه المسلم الى تعدى الالبانى على صحيح مسلم"، از علامه محدث شیخ محمد سعید شافعی.
2. "وصول التهاني باثبات سنية السبحة و الرد على الالبانى"، از علامه محدث شیخ محمد سعید شافعی.
3. "القول المقنع فى الرد على الالبانى المبتدع"، از علامه حافظ شیخ عبدالله بن صدیق غماری.
4. "قاموس شتائم الالبانى" از حسن بن علی سقاف شافعی.
5. "تناقضات البانى الواضحات"، از همان.
6. "البشارة و الاتحاف فى ما بين ابن تيمية و الالبانى فى العقيدة و الاختلاف" از همان.
7. "الشماطيط فى ما يهذى به الالبانى فى مقدماته من تخبطات و تخليط" از همان.
8. "الالبانى؛ شذوذه و اخطاؤه"، از علامه محدث شیخ حبیب الرحمان اعظمی.
9. "کتاب مفتوح الى الشيخ ناصر الدين الالبانى" از شاگردش محمود مهدی استانبولی.
10. "التعريف بأوهام من قسم السنن الى صحيح و ضعيف"، از علامه محمود سعید ممدوح. پیروی البانی از افکار علمای وهابی

بر کسی مخفی نیست که ناصرالدین البانی از پیروان افرادی همچون ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه و محمد بن عبدالوهاب بوده که از سرکردگان وهابیت کنونی هستند و در مسائل علمی و اعتقادی روش آنان را داشته و آنان را بسیار مدح و ستایش کرده و الگوی خود به حساب آورده گرچه در برخی از موارد نیز آنان را نقد نموده است.

البانی در نواری که از او به جای مانده از سلسله نوارهای «الهدى و النور» شماره 880 می گوید: منهجنا قائم على اتباع الكتاب و السنة، و على ما كان عليه سلفنا الصالح، و اعتقد ان البلاد السعودية إلى الآن لا يزال الكثير من اهل العلم فيهم على هذا المنهج، متأثرين بما تأثرنا به نحن مثلهم، بدعوة شيخ الاسلام بحق احمد بن تيمية، ثم تلميذه ابن قيم الجوزية، ثم بمن سار على منهجهم و سلك سبيلهم، كالشيخ محمد بن عبدالوهاب، الذي كان له الفضل الأول باحياء دعوة التوحيد فى بلاد نجد اولاً، و بتفصيل دقيق، حتى لمسناه فى الصغار قبل الكبار هناك، كما أنه أسس للدعوة: اتباع السنة و عدم ايثار اى مذهب من مذاهب أهل السنة الأربعة على الكتاب و السنة. و كان له الفضل الثالث بعد الشيخين ابن تيمية و ابن قيم الجوزية فى اعتقادى؛ باحيائه منهج الشيخين فى العالم النجدى اولاً، ثم فى العالم الاسلامى ثانياً... [9]

روش ما قائم بر کتاب (خدا) و سنت و آنچه سلف صالح بر آن بوده می باشد، و معتقدم که شهرهای سعودی تاکنون بسیاری از اهل علم در آن بر این روش بوده و از آنچه ما متأثر شده ایم متأثرند یعنی به دعوت شیخ الاسلام به حق احمد بن تیمیه، سپس شاگردش ابن قیم جوزیه، سپس به کسی که بر روش آن دو سیر کرده و راه آن دو را پیموده است مثل شیخ محمد بن عبدالوهاب که پیشتر در دعوت به توحید در شهرهای نجد در ابتدا بوده و با تعبیر دقیق برای کودکان قبل از بزرگان راه توحید را ترسیم کرده است، همان گونه که برای دعوت، پیروی از سنت و مقدم نداشتن هیچ مذهبی از مذاهب اهل سنت چهارگانه بر کتاب و سنت را تأسیس کرده است. و او به اعتقاد من دارای فضیلت سومی است بعد از شیخین ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه و آن فضیلت، احیای منهج و روش آن دو در شهرهای نجد در ابتدا و سپس در عالم اسلام است...

- مدح البانی از سوی علمای وهابی
 علمای وهابی ناصرالدین البانی را به طور وسیع و گسترده مدح و ستایش کرده اند از آن جمله:
 شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز درباره او می گوید:
 لا اعلم تحت قبة الفلك في هذا العصر اعلم من الشيخ ناصر في علم الحديث. [10]
 من در زیر گنبد فلک در این عصر داناتر از شیخ ناصر در علم حدیث نمی دانم.
 او همچنین البانی را این گونه توصیف کرده است: "مجدد هذا العصر في علوم
 الحديث" [11]; "مجدد این عصر در علوم حدیث".
 شیخ محمد بن صالح العثیمین نیز او را محدث عصر و صاحب علم بسیار در درایه و روایت حدیث
 معرفی کرده است. [12]
 هیئت دائمی بحوث علمی و افتاء حجاز درباره او می گویند:
 و هو واسع الاطلاع في الحديث، قوي في نقدها، و الحكم عليها بالصحة و الضعف. [13]
 او اطلاع واسعی در حدیث داشته و در نقد آن قوی بوده و بر آن حکم به صحت و ضعف داشته
 است.
 دشنام های البانی به علمای اهل سنت
 ناصرالدین البانی معروف به دشنام دادن به کسانی است که مخالف اویند و لذا برخی از علمای
 اهل سنت کتابی را به نام "قاموس شتائم الالبانی" در این باره تألیف کرده اند.
 اینک برای اثبات این ادعا به برخی از اهانت های او به علمای اهل سنت مخالف خود اشاره می
 کنیم:
1. او درباره ذهبی می گوید:
 فتأمل مبلغ تناقض الذهبی لتحرض على العلم الصحيح و تنجو من تقليد الرجال. [14]
 پس خوب تأمل کن در مقدار تناقض ذهبی تا بر علم صحیح حریص شده و از تقلید مردان نجات
 یابی.
 2. و درباره محدث مناوی می نویسد: "بل هو من تعصب المناوی" [15]; "بلکه این از تعصب مناوی
 است".
 و نیز درباره او می گوید:
 و انّ من عجائب المناوی التي لا اعرف لها وجهاً أنّه في كثير من الأحيان يناقض نفسه. [16]
 و همانا از عجایب مناوی که توجیهی بر آن نمی دانم اینکه در بسیاری از اوقات حرف هایش
 متناقض است.
 3. البانی درباره شیخ محمد سعید بوطی و شیخ محمد عوامه می گوید:
 و ظنّی أنّ هذا المقلد و ذاك، على ما بينهما من الخلاف في الأصول و الفروع إلاّ في التقليد
 الأعمى... فما حيلتنا مع اناس ندعوهم إلى اتباع الكتاب و السنة لينجو من العصبية و الغباوة
 الحيوانية، فيأبون. (1)
- و گمان من این است که این مقلد و آن شخص با اختلافی که بین آن دو در اصول و فروع است
 جز در تقلید کورکورانه... پس چیست چاره ما با کسانی که آنان را به پیروی از کتاب و سنت
 دعوت می کنیم تا به سبب آن از تعصب مذهبی و گمراهی حیوانیت رها شوند، ولی نمی
 پذیرند.
4. البانی درباره شیخ عبدالفتاح ابوغده از علمای اهل سنت می گوید: "اشلّ الله يدك و قطع
 لسانك" (2); "خداوند دست تو را شل و زبانت را قطع کند".
 5. او درباره شیخ صابونی در مقدمه کتاب "سلسلة الاحاديث الصحيحة" می نویسد:
 سراق، غير صادق، جاهل مضلّ، صاحب دعوى فارغة، سأكشف خزيه و عاره. (3)

او دزد، دروغگو، جاهل گمراه کننده، صاحب ادعای بی دلیل است، و من به زودی از خوار بودن و عار بودنش پرده برمی دارم.

پی نوشت ها

- [1] . الالبانی الامام، عبدالقادر الجنید، صص 1 - 4.
- [2] . سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1339.
- [3] . صحیح بخاری، ج 1، ص 34.
- [4] . کافی، ج 1، ص 54.
- [5] . همان، ص 42.
- [6] . المجموع فی ترجمة العلامة المحدث الانصاری، ج 2، ص 624.
- [7] . ارغام المبتدع، غماری، ص 21.
- [8] . تناقضات الالبانی الواضحات، ج 2، صص 303 - 305.
- [9] . سلسله نوارهای (الهدی و النور)، شماره 880.
- [10] . الالبانی الامام، صص 6 و 7.
- [11] . همان.
- [12] . همان.
- [13] . همان.
- [14] . سلسله الاحادیث الضعیفة، ج 4، ص 422.
- [15] . همان، ج 2، ص 345.
- [16] . همان، ج 4، ص 34.